

ولایت‌گزیزی پنهان

حجت‌الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان

بحث درباره‌ی ولایت را به گونه‌های مختلفی می‌توان مطرح کرد. "ولایت‌پذیری" و "ولایت‌گزیزی" را هم می‌توان به صورت‌های گوناگون مورد مطالعه قرار داد. یکی از منظرها که در قرآن کریم هم آمده، این است که بحث پیرامون ولایت را از "نظام تسخیری" آغاز کنیم و با طرح تفاوت‌هایی که میان انسان‌ها هست و لوازمی که این تفاوت‌ها دارند، به موضوع ولایت، ولایت‌پذیری و ولایت‌گزیزی برسیم.

تسخیری

نظام

انسان‌ها با یکدیگر متفاوت آفریده شده‌اند و امکانات، دارائی‌ها و توانائی‌هایشان با هم فرق می‌کند. این تفاوت لازمه‌ی خلقت انسان است که می‌خواهد اجتماعی زندگی کند. اگر این تفاوت‌ها نبود، زندگی اجتماعی هم قابل تصور نبود. اجتماع هم به دلایل گوناگون لازمه‌ی حیات انسان شمرده شده است. تفاوت بین انسان‌ها موجب می‌شود که توانائی‌ها و دارائی‌های انسان‌ها نسبت به هم در بخش‌های مختلف، کم و زیاد باشد. مثلاً پیرمرد، عقلش بیشتر از جوان می‌رسد؛ زور جوان هم بیشتر از پیرمرد است. باید توانائی‌های این دو در هم ضرب شود تا بتوانند زندگی کنند. گاهی جوان به پیرمرد پول می‌دهد تا از عقلش استفاده کند و گاهی پیرمرد به جوان پول می‌دهد تا از زور بازوی او بهره ببرد. البته مثال‌های متنوع دیگری نیز می‌توان در نظر گرفت که بیش از این بیان‌کننده‌ی تفاوت استعدادها و توانایی‌ها باشند اما از ذکر آن‌ها می‌گذریم.

بنابراین تفاوت بین انسان‌ها موجب می‌شود که آن‌ها یکدیگر را به کار گیرند و تسخیر کنند. این‌گونه است که "نظام تسخیری" برقرار می‌شود و ما ناگزیر باید آن را بپذیریم. قرآن می‌فرماید: "نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعا بعضهم فوق بعض درجات، لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً" خداوند متعال می‌فرماید ما امکانات زندگی کردن را بین انسان‌ها متفاوت، متنوع و نامساوی تقسیم کرده‌ایم تا یکدیگر را (در یک نظام تسخیری) به کار گیرند.

وقتی امکانات زندگی برای انسان‌ها متنوع باشد، طبیعتاً در بسیاری از جزئیات نامساوی خواهند بود؛ و به همین دلیل انسان‌ها بر هم قدرت پیدا می‌کنند. بعضی بر بعضی دیگر در برخی امکانات، برتری پیدا می‌کنند. این در جهتی از آن برتر می‌شود و آن در جهتی دیگر از این قوی‌تر می‌گردد. این برتری‌ها در انواع زمینه‌ها وجود دارد.

خداوند متعال نیز ابایی ندارد از آن که نتیجه را به‌طور واضح اعلام کند: "لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً" نتیجه این می‌شود که شما یکدیگر را به کار بگیرید و کارمند هم شوید. حالا چه اسمش کارمند باشد، چه نباشد. مدیر هم به نوعی کارمند کارمند خود است؛ چون به کارمندانش خدمت می‌کند؛ همان‌گونه که کارمندان به مدیر خدمت می‌کنند. این چرخش وجود دارد تا انسان‌ها یکدیگر را به خدمت بگیرند و همه رئیس و مرئوس هم شوند؛ و یا انواع ارتباطات تسخیری شکل بگیرد.

فرار از واقعیت

در این جا یک بحث اخلاقی قابل طرح است و آن این که: انسان هایی که از نوعی عدم تعادل رنج می برند و از عقلانیت و سلامت روحی کافی برخوردار نیستند، نظام تسخیری را نمی پذیرند؛ و به بهانه های مختلف سعی دارند از پذیرش آن فرار کنند؛ مثلاً گاهی عدم تحمل تبعیض را بهانه می کنند. در حالی که منظور از تبعیض در این جا همان "رفعنا بعضهم فوق بعض" است؛ تبعیض به معنای عدم مساوات و یک شکل نبودن افراد است، نه بی عدالتی. عدالت یعنی شایستگی های افراد مورد اعتنا قرار گیرد و هر کسی حق خود را دریافت کند.

این یک واقعیت است که در بین انسان ها، مساوات وجود ندارد. قدها و قیافه ها و وزن های انسان ها متفاوت است. فهم های ما هم فرق می کند. این وضعیت برای خودش فلسفه ای دارد و برای حیات انسان ها در کنار هم، یک امر حیاتی است؛ که فعلاً به بیان آن نمی پردازیم. ولی بعضی از انسان ها به دلیل یک نوع "عدالت گرای موهوم"، ظرفیت پذیرش نظام تسخیری را ندارند. البته معمولاً عقده ها و گره های روحی خاصی باعث عدم پذیرش تفاوت ها می شود.

گاهی هم بعضی انسان ها نظام تسخیری را به ظاهر می پذیرند ولی کینه توزی می کنند و مترصد فرصتی هستند تا امکانی پیدا کنند و بتوانند از نظام تسخیری فرار کنند و یا دیگران را ظالمانه به تسخیر بکشند. یا به دلایل مختلف نمی خواهند قواعد بازی را رعایت کنند، یا خیال پردازانه می خواهند خود را از تسلیم شدن به نظام تسخیری برهانند و یا در جریان رقابت های بیهوده و ستم آلود، خود را در جایگاه بهتری قرار دهند.

به هر حال ناراحت بودن از نظام تسخیری و عدم پذیرش لوازم تفاوت انسان ها با هم، در شخصیت برخی وجود دارد. اگر دقیق نگاه کنیم، می بینیم منشأ بسیاری از حسادت ها همین است. از طرفی منشأ این نپذیرفتن ها هم یک نوع خودخواهی افراطی است که به تکبر و حب مقام می انجامد. انسان پیش خود می گوید: دیگری نباید از من متمایز باشد! در حالی که تفاوت دیگران با او طبیعتاً تمایزاتی را در پی خواهد داشت. باید پذیرفت که هر کسی را بهر کاری ساختند.

همچنین از زیر کار در رفتن و ظلم هم در واقع فرار از پذیرش نظام تسخیری است. گاهی کسی برای ما کار خدماتی می کند، می آید و در کمتر از دو دقیقه، کاری را انجام می دهد؛ مثلاً وسیله ای را تعمیر می کند ولی ما سخت مان است که به خاطر این دو دقیقه، پولی را که حق اوست، بپردازیم. گاهی ما به خاطر انواع خودخواهی ها، نمی توانیم نظام تسخیری را بپذیریم و تفاوت های طبیعی بین انسان ها، در برخی از شرایط ناراحتان می کند. اسم این وضعیت را چه باید گذاشت؟ بی ظرفیتی؟ بی شخصیتی؟ به هر حال بسیار شایع است و منشأ بسیاری از بداخلاقی ها و بدرفتاری ها است.

اگر این یک واقعیت است که ما انسان ها با هم فرق می کنیم. که هست. بهتر است این تفاوت ها و نتایج آن را بپذیریم. البته همیشه "نپذیرفتن" با بهانه ها و روش های مختلفی صورت می گیرد. گاهی بر امتیازات خودمان تأکید می کنیم، به خاطر این که از اقرار به امتیازات دیگران طفره برویم. گاهی بر کاستی های دیگرانی که از جهتی بر ما برتری دارند، تأکید می کنیم. گاهی ارزش عدالت و برابری را به رخ می کشیم و هر نوع اقرار به فضیلت دیگران را فضیحتی برای خود تلقی می کنیم و آن را مغایر کرامت انسانی خود می شماریم.

مسئله

بشریت

باید توجه داشت فرار از پذیرفتن "رفعنا بعضهم فوق بعض درجات"، تنها در جامعه‌ی دینی نیست. در یک جامعه‌ی لائیک هم، کسانی را می‌بینیم که شخصیتاً نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند و به دنبال فرصتی می‌گردند تا طوری زندگی کنند که کسی فوق آن‌ها وجود نداشته باشد. البته این در جای خود یک ارزش است که انسان برای رفعت موقعیت خود تلاش کند، ولی نباید ارزش‌های دیگران را هم انکار کرد. اما در این میان بعضی‌ها خود را برتر از دیگران می‌دانند. ریشه‌ی قدرت‌طلبی صهیونیست‌ها همین است. آن‌ها نمی‌توانند این واقعیت هستی را بپذیرند و می‌گویند ما بنی‌اسرائیل، قوم برتر هستیم؛ در صورتی که هر فرد یا جامعه‌ای از یک جهت برتری دارد. آفریقایی‌ها بر آسیایی‌ها از یک جهت برتر هستند، آسیایی‌ها بر اروپایی‌ها از یک جهت، اروپایی‌ها بر دیگران از جهت دیگر... البته منظور از برتری در این مورد، برتری ارزشی یا دینی نیست. به هر حال کسانی که این تفاوت‌ها و نظام تسخیری را می‌پذیرند، از نظر روحی و اخلاقی تعادل دارند و امکان تعامل اجتماعی بسیار بالایی هم پیدا می‌کنند؛ انعطاف‌پذیر هستند و همیشه از زندگی خرسندند. بسیاری از اتفاق‌ها که در زندگی رخ می‌دهد و خیلی‌ها را ناراحت می‌کند، نمی‌تواند این‌گونه انسان‌ها را ناآرام کند. آن‌ها می‌توانند به همه‌چیز زیبا نگاه کنند و بهره‌ی درستی ببرند. مثلاً چیزی را که نمی‌دانند، راحت می‌پرسند. بعضی‌ها که خودشان در یک رشته‌ی علمی تخصص دارند، گاهی چیزی را که در یک حوزه‌ی دیگر نمی‌دانند، بسیار متواضعانه سؤال می‌کنند. انسان از تواضع و آزادنشی آن‌ها لذت می‌برد. آن‌ها به راحتی می‌پذیرند که در مسائلی، دیگران بر ایشان برتری دارند.

از طرف دیگر گاهی کسی در رشته‌ای تخصص دارد و در رشته‌های دیگر نه، اما نمی‌خواهد بپذیرد. به جای این‌که درست و سر راست بپرسد، با کنایه می‌گوید: شما در این باره چیزی می‌دانید؟! نمی‌داند که این‌جا نباید مثل استاد سؤال کرد، بلکه باید مثل یک شاگرد مسأله را مطرح نمود. البته این طبع انسان است که به "أنا ربکم الأعلى" میل دارد. یک حالت فرعون‌ی است که در همه هست و نمی‌گذارد کوچکی کردن را بپذیرد.

بنابراین باید روی نهادینه کردن این خصلت بسیار ساده، کار کرد. باید برای خودمان تکرار کنیم و بپذیریم که انسان‌ها بر یکدیگر برتری دارند؛ به یکدیگر محتاج می‌شوند و باید به هم خدمت کنند. باید به راحتی این تفوق‌های نسبی در "نظام تسخیری" را بپذیرفت. اگر این حقیقت را به راحتی بپذیریم، تواضع در جان ما ریشه می‌گیرد و رشد می‌کند.

ریشه

ولایت‌گریزی

این نکته در آیه‌ی مذکور، از مطالب بسیار کلیدی قرآن در مباحث اجتماعی است؛ چنان‌که استاد شهید مطهری در کتاب جهان‌بینی توحیدی می‌گوید: "آیه‌ی مورد نظر، رابطه‌ی تکوینی انسان‌ها را در زندگی اجتماعی بیان می‌کند که رابطه‌ی تسخیری عموم برای عموم است و می‌توان گفت از نظر بیان فلسفه‌ی اجتماعی اسلام، مهم‌ترین آیات است".^۳ این آیه در واقع مربوط به کسانی است که پیامبری پیامبر را قبول ندارند و نمی‌پذیرند. مشکل آن‌ها این است که چرا یک انسان و یا این شخص باید پیامبر باشد؟! انگار آن‌ها باید تعیین کنند چه کسی یا چه نوع موجودی باید پیامبر شود. خداوند متعال در آغاز آیه‌ی مورد نظر می‌فرماید: "أهم یقسمون

رحمة ربك؛ منظور از رحمت در این جا "نبوت" است که با "ولایت" هم ارتباط تنگاتنگی دارد ۴. آیا انسان‌ها باید مشخص کنند که شایسته است پیامبری را به چه کسی بدهند؟! خداوند توضیح می‌دهد که شما حتی برای تقسیم معیشت خود به من محتاج هستید! من با ملاحظات خودم امکانات زندگی را به انسان‌ها می‌بخشم. بنابراین مشخص است که رحمت را هم خودم باید تقسیم کنم. تشخیص این امور از انسان‌ها بر نمی‌آید.

یکی از تفاوت‌های انسان‌ها در دنیا این است که یکی پیامبر می‌شود و دیگری نمی‌شود. یکی امام است و دیگری مأموم. البته اگر بحث امامت و ولایت هم در کار نباشد، انسان‌ها در داشتن میزان قدرت تأثیرگذاری بر یکدیگر، با هم مساوی نیستند. بعضی‌ها - صرف نظر از این‌که شایستگی دارند یا نه - ذاتاً توانایی رهبری و مدیریت بیشتری دارند. اما همان کسانی که نظام تبعیضی و تسخیری را نمی‌پذیرند، این تفاوت را نیز نمی‌پذیرند. ربط بحث نظام تبعیض و تسخیر با "ولایت‌پذیری"، این است.

نکته‌ی مهم آن است که برخی افراد به دلیل بی‌ظرفیتی و یا دیگر مشکلات شخصیتی، نظام تسخیری را نمی‌پذیرند و در برخی موارد برتری‌های دیگران را قبول نمی‌کنند. حتی بدشان نمی‌آید دیگران را برده‌ی خود قرار دهند؛ مانند ثروت‌مندانی که وقتی به شخصیتی باسواد برخورد می‌کنند، نه فقط در برابر او تواضع نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند با پول، او را در برابر خود متواضع کنند.

ممکن است این تعبیر نسبت به ولایت، بی‌احترامی تلقی شود، اما واقعیت این است که انگار برخی دیواری کوتاه‌تر از دیوار ولایت پیدا نمی‌کنند و تا به پیامبر و امام می‌رسند، ولایت‌گریز و تسخیرناپذیر می‌شوند! پیامبر و امام، برتری دارند اما زور نمی‌گویند؛ مهربان هستند و به دیگران میدان می‌دهند. از این رو برخی که مشکل شخصیتی دارند - مثلاً از تکبر و حسادت پر بهره‌اند - ضمن نپذیرفتن شأن آن‌ها، از مهربانی‌شان سوء استفاده می‌کنند. البته همین انسان‌ها در برخی موارد که مجبور باشند، اهل معامله‌اند و نظام تسخیری را می‌پذیرند.

شاید چون پیامبر (ص) خودش به دنبال انسان‌ها آمده و می‌فرماید: "قولوا لا إله إلا الله، تفلحوا" مظلوم‌تر از او پیدا نمی‌کنند. نوبت به پیامبر و امام که می‌رسد، همه بازی در می‌آورند که چرا این آقا پیامبر شود؟! همین کسانی که به پیامبری یک شخص اعتراض می‌کنند، هزاران تفاوت و تبعیض دیگر را در دنیا می‌بینند و دم بر نمی‌آورند؛ گرچه اگر زمینه‌اش باشد، سعی می‌کنند آن تفاوت‌ها را هم نپذیرند و ظلم می‌کنند، ولی به پیامبر و امام که می‌رسند، به دلائلی حساسیت‌شان بیشتر می‌شود.

آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی زخرف می‌فرماید: آیا رحمت پروردگار را شما باید تقسیم کنید؟! آیا شما باید تعیین کنید که پروردگار این نعمت را به چه کسی بدهد؟ اشاره‌ی آیه به این است که در واقع بعضی‌ها نتوانسته‌اند تفاوت در نظام تسخیری را بپذیرند. نه تنها تا جایی که می‌توانند زیر بار کسی نمی‌روند، بلکه می‌خواهند همه را زیر بار خودشان بیاورند. نوبت به پیامبری و ولایت هم که برسد، ولایت‌گریزی می‌کنند. اگر بتوانند، ولایت‌ستیزی هم خواهند کرد.

جایگاه ولایت در نظام تسخیری

نکته‌ی دیگر در این باره آن است که ولایت در نظام تسخیری، کمی شبیه داور در وسط بازی و زمین فوتبال است؛ مراقب است کسی در جریان بازی به دیگری ظلم نکند. هرکسی هنرمندتر است، گل بزند. قدرت ولایت در این جهت استفاده می‌شود که انسان‌ها با هم درست زندگی کنند و به هم زور نگویند. من قدرت خلاقیت داشته باشم، یکی قدرت حافظه داشته باشد، دیگری قدرت تحلیل داشته باشد... هرکسی قدرتی دارد که اگر بخواهد با آن به دیگران ظلم کند، ولایت جلوی او می‌ایستد. ولایت فضایی را ایجاد می‌کند که آدم‌ها به دلیل تفاوت‌هایشان با هم، بر یکدیگر سلطه‌ی ظالمانه پیدا نکنند. در واقع قدرت‌ها در جامعه یک قدرت کنترل‌کننده و بالادستی پیدا می‌کنند به نام ولایت. بنابراین ولایت از بین برنده‌ی قدرت انسان‌ها نیست؛ فضایی ایجاد می‌کند تا توانایی‌ها بتوانند به‌خوبی با هم تعامل کنند. به این ترتیب باید گفت ولایت موجب شکوفایی استعدادها و پدید آمدن قدرت‌های نوین هم می‌شود و همه فرصت بروز داشته‌هایشان را پیدا می‌کنند.

گاهی سؤال می‌شود: چرا رسول خدا(ص) در دوران دهساله‌ای که در مدینه در رأس قدرت بودند، منافقان را از بین نبردند. شاید جواب این باشد که فضا برای درگیری مؤمنان و منافقان فراهم است؛ البته یک رقابت و درگیری منطقی و خاص که شرایط و ضوابط خودش را دارد. آنچنان که اسلام آیین‌نامه‌ی آن را صادر فرموده است که مثلاً از روشن‌بینی آغاز می‌شود و تا روشنگری ادامه پیدا می‌کند؛ با از خودگذشتگی مؤمنان و خودخواهی‌های منافقان همراه است و مظلومیت مؤمنان و ظلم‌های پنهان و آشکار منافقان را در پی دارد؛ و در نهایت به رسوایی منافقان و جلوگیری از اقداماتشان منتهی می‌شود.

به این ترتیب ولایت، فضا را برای چرخش صحیح قدرت و بهره‌برداری از فرصت‌ها برای آحاد جامعه آماده می‌کند. ولایت امام زمان(عج) تنها زمانی بر جهان حاکم می‌شود که همه بتوانند درک کنند تنها ولایت است که چرخش قدرت در جامعه را سامان می‌دهد. شأن ولایت این است که قدرت‌ها را کنترل می‌کند. به همین دلیل معمولاً کسانی با ولایت درمی‌افتند که سر و کارشان با قدرت- از همه‌ی انواع آن- است. قدرت‌طلبان مالی، سیاسی، علمی، اعتباری و... بیشترین استعداد ضدیت با ولایت را دارند. از آن‌جا که ولایت تنظیم‌کننده‌ی نحوه‌ی بهره‌برداری از قدرت است، طبیعی است که قدرت‌طلبان با این مهارکننده و تنظیم‌کننده‌ی قدرت، مخالفت می‌کنند.

قرآن می‌فرماید: "فقال المأ من قومه °"... آنان که با نوح و پیامبران دیگر مخالفت می‌کردند، عموماً ذی‌نفوذان جامعه و قدرت‌مندان و قدرت‌طلبان جامعه بودند. تعابیری مانند "مأ" و "مترف" که در قرآن فراوان آمده، اشاره به همین موضوع دارد. باید دانست همیشه چند سرشاخه‌ی قدرت، میان‌ه‌ی مردم را با پیامبر خدا به هم می‌زنند. با این توضیح، ولایت مساوی است با تأمین و تضمین آزادی و استقلال انسان‌ها و حق انتخاب آن‌ها. جالب است که وقتی بحث ولایت مطرح می‌شود، برخی نگران آزادی، استقلال و حق انتخاب انسان‌ها می‌شوند! آن‌ها نه تنها برای تأمین آزادی به امور دیگری غیر از ولایت متوسل می‌شوند- که البته هیچ‌کدام هم ثمربخش نیستند- بلکه آزادی را در مقابل ولایت در معرض خطر می‌بینند. این برداشت نادرست، به دلیل درک نکردن معنای ولایت است. اصولاً فلسفه‌ی ولایت این است که مواظبت کند کسی حق انتخاب و آزادی عمل انسان‌ها را سلب نکند. تا ولایت نباشد، هیچ تضمینی وجود ندارد برای این‌که انسان در نظام تسخیری له نشود. با توجه به نظام تسخیری، اگر ولایت نباشد، انسان در

جامعه- هر جامعه‌ای با هر ساختاری- خرد می‌شود.

ولایت‌گزیزی

پنهان

نکته‌ی مهم دیگری که در این زمینه باید به آن اشاره کرد، این است که همه‌ی ما در ظاهر ولایت را می‌پذیریم اما نگرانیم که نکند امام زمان (عج) تشریف بیاورند و ما با ایشان مخالفت کنیم یا ته دلمان نق بزنیم! الان که ایشان نیست تا بخواهد دستوری بدهد، همه فدایی او هستیم اما وقتی آمد، معلوم نیست چه می‌شود! می‌خواهیم مطمئن باشیم که در رکاب ایشان خواهیم بود. از این رو کسانی که دوست دارند مطمئن شوند ولایت‌پذیر حقیقی هستند، باید مراقب "ولایت‌گزیزی پنهان" باشند. یکی از راه‌های فرار از نظام تسخیری و به عبارت دیگر، یکی از صورت‌های ولایت‌گزیزی پنهان که البته روزی رسوا می‌شود، این است که انسان، ولایت کسی را که نمی‌تواند در برابرش بایستد، بپذیرد ولی از پذیرش دیگر موارد ولایت طفره برود. مانند کسانی که ولایت پیامبر را می‌پذیرفتند اما ولایت امیرالمؤمنین را صریحاً نمی‌پذیرفتند. حتی گاهی کسانی که در زمان حیات رسول اکرم (ص) ایشان را آزار می‌دادند و ولایت‌پذیر نبودند، بعد از رحلت حضرت مدعی می‌شدند که تنها ولایت او را پذیرفته‌اند اما ولایت حضرت علی (ع) را نمی‌پذیرند! یا مانند آن‌ها که ظاهراً ولایت علی (ع) را پذیرفته بودند اما برای پذیرش ولایت امام حسن (ع) بهانه‌تراشی می‌کردند. این مربوط به همان کسانی است که در عمق جان، نظام تسخیری را نپذیرفته‌اند.

متأسفانه بعضی‌ها ظرفیت ندارند نظام تسخیری را بپذیرند. البته آن‌ها در مواردی هم تحت تأثیر جو، پذیرای ولایتند اما در هنگام امتحان، ولایت‌ناپذیری خود را نشان می‌دهند و گاهی که فرصت پیدا کنند، در پشت پرده خرابکاری خواهند کرد. در تاریخ، ذی‌نفوذانی را می‌بینیم که ولایت پیامبر (ص) را پذیرفتند، چون راهی برای نپذیرفتن نداشتند اما شرایطی فراهم می‌شد، مخالفت‌های خود را ابراز می‌کردند. در دوران معاصر هم بعضی‌ها ولایت امام را پذیرفته بودند اما در مورد رهبر معظم انقلاب، حقیقت ولایت‌پذیری‌شان مشخص شد. معلوم شد که از اساس ولایت‌پذیر نبودند؛ بلکه چند صباحی به دلایل مختلف همراهی کرده بودند و چون زمان امتحان ولایت رسید، حقیقت خود را نشان دادند. شاید هم ولایت‌پذیر بوده‌اند اما ایمان هم گاهی از دست‌رفتنی است و بعضی‌ها ایمان مستودع دارند و ایمان مستقر ندارند.

برخی ولایت امام زمان (عج) را می‌پذیرند اما ولایت دیگری را که لازمه‌ی پذیرش ولایت ایشان است، بر نمی‌تابند. مشخص است که در مورد پذیرش ولایت امام زمان (عج) هم صادق نیستند؛ اگر آقا ظهور کند، شاید ولایت ایشان را هم نپذیرند. اما ولایت‌پذیر، همیشه ولایت‌پذیر است و بهانه نمی‌گیرد.

پس کسانی هستند که نظام تسخیری را عمیقاً- یعنی تا جایی که بتوانند - نمی‌پذیرند اما جایی که نمی‌توانند، تسلیم می‌شوند. داستان ولایت همین است. ولایت‌پذیری هم شبیه پذیرش نظام تسخیری و هم با آن مرتبط است. بعضی‌ها در دوران دفاع مقدس به ظاهر ارادت‌مند امام حسین (ع) بودند، اما به شهدا احترام نمی‌گذاشتند! زمان جنگ که روضه می‌خواندیم، گاهی در ضمن روضه از شهدا حرف می‌زدیم؛ مذهبی‌هایی که اهل دفاع و حضور در جبهه نبودند، در مقابل حزب‌اللهی‌ها می‌گفتند: چرا در کنار روضه‌ی امام حسین (ع) از شهدا یاد می‌کنید؟! می‌گفتیم: این‌ها هم فرزندان و رهروان

سیدالشهداء هستند. ما که نمی‌گوییم این‌ها مانند شهدای کربلا هستند. اما آن‌ها نق خودشان را می‌زدند؛ چون نمی‌توانستند برتری رزمندگان و شهدا را بر خودشان در دستگاه امام حسین(ع) بپذیرند.

به هر حال تکبر یا حسادت به برخی اجازه نمی‌دهد حقیقت را بپذیرند. گاهی هم که مجبورند، سعی می‌کنند دست‌کم لوازم آن حقیقت را نپذیرند. برای همین وقتی نمی‌توانند با امام حسین(ع) مخالفت کنند، احترام دوستان و پیروانش را می‌شکنند. این‌جا سرّ ذکر "إِنِّي سَلَمَ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَحَرْبَ لِمَنْ حَارَبَكُمْ" روشن می‌شود.^۷

پیامبر گرامی اسلام، سپاه اسامه را تشکیل داد. در آن هنگام ظاهراً اسامه نوزده‌ساله بوده اما شخص او مهم نبود. پیامبر(ص) می‌خواست با این کار مردم را امتحان کند که آیا فرمان فرماندهی منصوب ایشان را هم محترم می‌دانند؟ اگر نه، اسامه نه امام است و نه شخصیت آنچنان برجسته‌ای دارد. شاید پیامبر(ص) این کار را کرد تا ولایت‌گزیزی پنهان در جامعه، نمایان شود. نپذیرفتن فرمان اسامه، نشانه‌ی ولایت‌گزیزی پنهان و نپذیرفتن نظام تسخیری به‌صورت کامل است. از این رو پیامبر اکرم با آن‌همه مهربانی، کسانی که از جیش اسامه تمرّد کردند را نفرین فرمودند.^۸

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ جَمَعَهُ مَا مِنْ أَوْلِيَّةٍ بِذِي بَالِيٍّ بِرُحْمٍ أَسْتَعِينُ؛ و این علامت درایت و سلامت روحی بسیاری از افراد این جامعه است. چون ولایت‌پذیری نیاز به هوشمندی و هوای نفس ستیزی دارد. از این جهت در طول تاریخ مانند ملت ما نیامده است. واقعاً عجیب است که بسیاری از اتفاقات ناگوار در کشور ما رخ داده که می‌توانست هر ملتی را از پا دریاورد اما در این کشور آب از آب تکان نخورده؛ تازه می‌بینیم - بار عایت برخی نسبت‌ها - ولایت‌پذیری مردم در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای از دوران حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه بیشتر هم شده است. ممکن است بعضی‌ها گمان کنند می‌خواهیم ایشان را با امام مقایسه کنیم؛ اما اصلاً بحث مقایسه‌ی دو شخصیت نیست؛ مقایسه‌ی دو موقعیت است. ما در مقام آن نیستیم که مقام معنوی انسان‌ها را تشخیص دهیم. این‌که حضرت امام از لحاظ معنوی یا علمی بالاتر است یا نه، موضوع و مسئله‌ی ما نیست. مسئله این‌جاست که بعضی‌ها همین‌گونه مقایسه‌ها را دستاویز ولایت‌گزیزی پنهان قرار می‌دهند.

به نظر بنده، کسانی که رهبری و ولایت امام را پذیرفتند، نسبت به این زمان خیلی هنر نکرده بودند. در شرایط و جوّ اول انقلاب و جنگ، کسی نمی‌توانست رهبری امام را نپذیرد. گرچه آن زمان هم مخالفت‌های صریحی از سوی برخی نخبگان مانند ملی‌مذهبی‌ها دیده می‌شد. اما امروز که سال‌ها از آن فضای پرشور می‌گذرد و علیه رهبری آیت‌الله خامنه‌ای نیز صریحاً تبلیغات منفی فراوانی - به‌ویژه از خارج از کشور - انجام گرفته، ولایت‌مداری مردم ما برای خیلی‌ها که خاصیت ایمان و قواعد رشد معنوی را نمی‌شناسند، شگفت‌انگیز شده است.

اول انقلاب بعضی‌ها دنبال امام راه افتاده بودند، چون ایشان "استبدادستیز" بود؛ برخی هم به جهت "استکبارستیزی" امام همراهی و تبعیت می‌کردند. کسانی هم بودند که چون امام فرموده بودند آب و برق را مجانی می‌کنیم، همراه شده بودند اما بعد که دیدند به‌واسطه‌ی آن همه مضیقه‌ها و تحمیل جنگ، آب و برق رایگان نشد و یا انقلابی بودن و پذیرش ولایت، عوارضی دارد که نمی‌توانند تحمل کنند، کم‌کم راه خود را جدا کردند. اتفاقاً وقتی جوّ جامعه چندان همراه نباشد، ولایت‌پذیری حقیقی خودش را بهتر نشان می‌دهد. همه‌ی

ما باید دائماً امتحان پس بدهیم. پای رکاب حضرت امام، ناخالصی‌هایی بود که پس از رحلت ایشان، نمونه‌هایی از ریزش‌ها را پدید آورد. معلوم شد بعضی‌ها آب پیدا نمی‌کردند، اگر نه شناگر ماهری بودند! همچنان که پای رکاب اولیاء خدا هم همین‌گونه اتفاقات رخ می‌داد.

نشانه‌های

ولایت‌پذیری

یکی از نتایج ولایت‌پذیری و یا پذیرش حقیقی نظام تسخیری این است که نباید در حق هیچ کسی در جامعه ظلم کنیم. چون پذیرفته‌ایم هرکسی امتیازاتی دارد که خدا به او داده است. اگر بخواهیم بدانیم فردی، شخصیتاً گل و ولایت‌پذیری دارد یا جو زده شده، باید دید آیا حق کسی را ضایع می‌کند یا نه؟ آیا قدر هرکسی را می‌داند یا نه؟ گاهی می‌بینیم رهبر معظم انقلاب برای درگذشت برخی از علما که انقلابی نبودند یا ضدانقلابی‌گری هم داشته‌اند، چه پیام‌هایی صادر فرموده‌اند و یا از برخی نویسندگان و رمان‌های خارجی تعریف کرده‌اند. همه می‌دانند هنگامی که ایشان ارزشی را در کسی ببیند، نه تنها انکار نمی‌کند بلکه آن را تحسین هم می‌کند. این یعنی خود رهبر انقلاب شخصیتاً ولایت‌پذیر است؛ حق هرکسی را به او می‌دهد و انصاف را درباره‌ی همه رعایت می‌کند. اصولاً شیعه، این‌گونه است و حاضر است برتری اندک هرکسی در هر زمینه‌ای را بپذیرد. شخصیت شیعه از نظر روانی و رفتاری، یک شخصیت باز، تأییدکننده و انعطاف‌پذیر است. البته منظور از باز بودن و انعطاف‌پذیری، بی‌ایمانی تکثرگرایانه‌ای که از دل پلورالیزم درمی‌آید و می‌خواهد حق و باطل را درهم بیامیزد، نیست.

بنابراین انسان منصف، ولایت‌پذیر است. اگر ما یکجا حق کسی را ندادیم، یا برتری کسی را نپذیرفتیم، یعنی شخصیتاً ولایت‌پذیر نیستیم. بنده برخی دکترهای متخصص را دیده‌ام که در اوج برخورداری از تخصص علمی، وقتی مسئله‌ای اندکی از حوزه‌ی تخصصشان بیرون است، می‌گویند: "من نمی‌دانم. باید دید متخصصان آن رشته چه دیدگاهی دارند!" کسی که انصاف می‌دهد و برتری دیگران را به راحتی می‌پذیرد، شخصیتاً ولایت‌پذیر است؛ اگر ولایت به درستی به او عرضه شود، می‌پذیرد. در طرف مقابل، بعضی‌ها سختشان است نظام تسخیری را بپذیرند. طبیعتاً به ولایت هم که می‌رسند، بیشتر شیطنت می‌کنند. چون ولایت نجیب است و زور نمی‌گوید؛ آبروی کسی را هم نمی‌برد. به همین دلیل مظلوم واقع می‌شود. برای تقویت روحیه‌ی پذیرش نظام تسخیری، باید طلبه‌ها از حجره‌ها و دانشجویان از خوابگاه‌ها آغاز کنند و بدون هیچ حسادت، سخت‌گیری، تعصب و روی‌گردانی، امتیازات دیگران را بپذیرند. گاهی ما به امتیاز کناردستی‌مان نگاه نمی‌کنیم، چون اعصاب‌مان از دیدن برتری او خرد می‌شود! اتفاقاً باید نگاه کرد و برتری‌ها را تحسین نمود. باید امتیازات یکدیگر را بپذیریم. همین پذیرش امتیازات در زندگی عادی، شخصیت ما را برای ولایت‌پذیری آماده می‌کند. تجربه و تمرین در پذیرش نظام تسخیری، روح انسان را برای پذیرش ولایت آماده می‌سازد. کسانی که در ظاهر یک عمر ولایت‌پذیرند ولی در نقطه‌ی حساسی ریزش می‌کنند، کسانی هستند که شخصیتاً خودشان را برای پذیرش نظام تسخیری آماده نکرده‌اند. در صورتی که "الله أعلم حیث یجعل رسالتة؛ خدا بهتر می‌داند رسالت خودش را کجا قرار دهد"^۹! بنابراین همواره باید شخصیت خود را برای پذیرش ولایت آماده کرد.

اگر برخی سوء برداشت‌ها نبود، علاقه داشتم به ویژگی‌های برجسته‌ی رهبر معظم انقلاب بپردازم تا معلوم شود خداوند چگونه به ملت ما عنایت فرموده و آن‌ها را مورد حمایت قرار داده است. این‌جا تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنم: از کسانی که ولایت‌مدار بوده و به راحتی امتیازات افراد را می‌پذیرفت، حضرت آیت‌الله بهاء‌الدینی بود. دکتری که با ایشان مراوده‌هایی داشت، به بنده می‌گفت: روزی خدمت آقای بهاء‌الدینی رفتم؛ دیدم ایشان بسیار سرحال و با نشاط است. علت را جویا شدم. آقای بهاء‌الدینی فرمودند: "امروز خورشید در خانه‌ی ما طلوع کرد!" و وقتی منظور را می‌پرسند، معلوم می‌شود رهبر معظم انقلاب به خانه‌ی ایشان رفته بودند. وقتی می‌توان معنای این حرف را به خوبی درک کرد که سنّ آقای بهاء‌الدینی و مقام معنوی ایشان را در نظر بگیریم. آنگاه درک می‌کنیم این‌گونه در مقابل رهبری تواضع داشتن، یعنی چه؟

یک‌بار داماد ایشان به بنده می‌گفتند: بعضی‌ها درباره‌ی حضرت آقای بهاء‌الدینی حرف‌های غیر دقیقی مطرح می‌کنند. بنده از ایشان خواستم چند خاطره‌ی دقیق از ایشان برآیم بیان کنند. یکی از مطالبی که ایشان بیان کردند، این بود که وقتی آقای بهاء‌الدینی در بیمارستان بودند و رهبری به دیدار ایشان آمدند، آقای بهاء‌الدینی خطاب به ایشان فرموده بودند: "السلام علیک یا ودیعة‌الله" و ایشان را امانت و ذخیره‌ی الهی می‌دانستند. این همه صفا و صداقت در انسان‌های بزرگ، انسان را مبهوت می‌کند. این‌گونه افراد، بی‌هیچ هوای نفسی درباره‌ی دیگران قضاوت می‌کنند و حق افراد شایسته را بجا می‌آورند؛ در حالی که خود در اوج شایستگی هستند.

پی‌نوشت:

۱. سوره‌ی زخرف؛ آیه‌ی ۳۲
۲. سوره‌ی نازعات؛ آیه‌ی ۲۴
۳. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ جلد دوم؛ صفحه ۱۱۶
۴. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ (ترجمه) ج ۱۸؛ ص ۱۴۵
۵. سوره‌ی اعراف؛ آیه‌ی ۶۰- در مورد دیگر پیامبران نگاه کنید به آیات ۸۸، ۱۰۹ و ۱۲۷ از همین سوره

۶. عیاشی در تفسیر خود ذیل آیه‌ی ۹۸ از سوره‌ی انعام از محمد بن فضیل روایت کرده است که حضرت ابوالحسن (ع) درباره‌ی این آیه فرمود: "ما کان من الإیمان المستقرّ، فمستقرّ إلی یوم القیامة [أو أبداً] و ما کان مستودعاً سلبه الله قبل الممات. ایمانی که مستقرّ (ثابت و پایدار) باشد تا روز قیامت [یا تا ابد] پایدار است و ایمانی که ناپایدار و عاریتی باشد، خداوند، پیش از مرگ صاحبش، آن را می‌گیرد." تفسیر عیاشی ۱؛ صص ۳۷۱-۳۷۲.

۷. زیارت عاشورا

۸. الملل و النحل، شهرستانی؛ ج ۱؛ ص ۲۹ / شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه؛ (چهار جلدی) ج ۱؛ ص ۲۱

۹. سوره‌ی انعام؛ آیه‌ی ۱۲۴

[نسخه](#)